موضوع: فلسفه خاتمیت

تفسیر آقای سروش از خاتمیت

در جلسات گذشته درباره نظریه خاتمیت، دیدگاه شهید مطهری و اقبال لاهوری را مورد نقد و بررسی قرار دادیم. در این جلسه به بررسی دیدگاه سروش درباره حقیقت خاتمیت می پردازیم.

سروش معتقد است در دوران جدید که سکولاریسم نامیده می شود، بشر جدید نسبت به دین در امور دنیوی توجهی ندارد و برای دین در حوزه امور دنیوی خصوصا در زمینه تدبیر اجتماع، نقش و کارکردی قائل نیست و کارکرد دین را منحصر در ضمیر انسان ها و امور فردی می داند. این تلقی است که در دوران جدید برای بشر عصر جدید بوجود آمده و سکولاریسم را برگزیده است. برخی بر اساس این دیدگاه گفته اند: عصر جدید، عصر از رونق افتادن مکتب پیامبران الهی است.

وی در تبیین این دیدگاه گفته است: بی نیازی از دین دو گونه می تواند باشد: یکی مذموم و نکوهیده و دیگری ممدوح و پسندیده. اگر احساس بی نیازی از دین به گونه ای باشد که در عین حالی که بشر نیازمند به تعالیم انبیاء است، اظهار بی نیازی از آنها کند، این استغنای مذموم است، اما اگر احساس بی نیازی او بدان خاطر است که دیگر نیازی به دین ندارد، این استغنای ممدوح است. بی نیازی بشر از دین در دوران کنونی از قسم دوم است، زیرا وقتی به قرآن کریم و روایات رجوع می کنیم می بینیم رابطه پیامبری با مردم را از قبیل رابطه بیمار و طبیب دانسته است. امیرالمومنین (ع) درباره پیامبر اکرم (ص) فرمود: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ»[[1]](#footnote-1): او طبیبی بود که منتظر نمی ماند که بیمار نزد او بیاید، بلکه خود به سوی بیماران رفته و مرهم بر زخم آنها گذاشته و آنها را معالجه می کرد. و یا از قبیل رابطه مربی و متربی دانسته شده است کما اینکه در روایت معروف نبوی آمده است: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». و یا از قبیل رابطه معلم و متعلم از آن یاد شده است. قرآن کریم درباره پیامبر (ص) می فرماید: «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ»[[2]](#footnote-2).

اکنون می گوییم اگر این رابطه درست انجام شود، نتیجه آن از بین رفتن این رابطه خواهد بود. توضیح اینکه اگر پزشک هم آگاهی درستی داشته باشد و هم خیرخواه باشد، بیمار سالم شده و دیگر بی نیاز از طبیب خواهد شد. همین گونه است در مورد رابطه معلم و متعلم و یا رابطه مربی و متربی. این استغنا دیگر ناپسند نیست، و چون رابطه پیامبر با مردم از این گونه روابط است، انسان را از پیامبر بی نیاز شده و این همان خاتمیت است.

حال ببینیم وضعیت بشر جدید نسبت به تعالیم انبیاء چگونه است؟ (باید در نظر داشت که اینگونه نیست که اگر معلم خوب باشد، به استغنا بینجامد زیرا ممکن است متعلم آن تلاش لازم را در این زمینه انجام نداده باشد). در مقام داوری در مورد جوامع کنونی می گوییم احتیاج در اینجا ذو مراتب است و ممکن است در سطحی بی نیاز صورت گرفته باشد و در سطحی کماکان نیاز باقی باشد، و سر خاتمیت انبیاء نیز از همین جا شکل گرفته است. به عنوان مثال اگر پیامبر اسلام (ص) در محیط جزیره العرب تاکید فراوان ورزیدند که از بت های سنگی و خرمایی نفی الوهیت کنند، امروزه این مساله جزء بدیهیات تلقی بشر است. به این بیان کثیری از تعالیم انبیاء در جامعه بشر کنونی رسوخ و غلبه یافته است. کثیری از مفاهیم اخلاقی چون عدل طلبی، حق جویی و مانند آنها که فی الواقع جز تعالیم انبیاء است اما عقل نیز در رسیدن به آنها هادی است، امروزه در جوامع استوار است.[[3]](#footnote-3)

نقد و ارزیابی

در این باره چند نکته بیان می شود:

1. تعالیم انبیاء دایره وسیعی داشته و به چند اصل کلی اخلاقی مانند عدالت و حق جویی، و یا نفی بت پرستی منحصر نیست، بلکه آنان از آدم تا خاتم، در ابعاد مختلف زندگی بشر از قبیل رابطه عبادی، اخلاقی و اجتماعی انسان، تعالیمی داشته اند. آیا می توان گفت سکولاریسم و احساس بی نیازی از دین، استغناء ممدوح است بدان جهت که تعالیم انبیاء در زندگی بشر جا باز کرده است؟در جوامع بشری کنونی بسیاری از تعالیم انبیاء هنوز رسوخ نکرده است. (اینکه کسی بگوید سکولاریسم یعنی بی نیازی بشر از دین، این سخن اصلا با اندیشه سکولاریسم هم سازگاری ندارد زیرا سکولاریسم نیاز بشر به دین را نفی نمی کند اما حوزه آن را محدود می کند).

اگر دکتر سروش بگوید تعالیم انبیا نسبت به حوزه اجتماعی از عرضیات دین به شمار می رود و جزء گوهر دین به شمار نمی رود، اینجا نقد مبنایی با وی داریم زیرا وقتی به قرآن کریم رجوع کنیم می بینیم انبیاء الهی همان طور که ماموریت داشتند مردم را به توحید دعوت کنند، در زمینه برپایی قسط در جامعه نیز مامویت داشتند: «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا فيهِ»[[4]](#footnote-4) و «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط».[[5]](#footnote-5) انبیاء الهی برای تحقق این برنامه ها، برنامه ها و قوانینی داشته اند و اکنون آن برنامه ها در جامعه وجود ندارد. بنابراین اینگونه نیست که چون تعالیم انبیاء نهادینه شده دیگر به وجود انبیاء نیازی نیست.

2. اصولا بت پرستی دو شکل دارد: یک شکل ابتدایی ساده و آن همان است که در جزیره العرب بود و شکل پیشرفته آن که بت های مدرن مانند مکتب ها و ایدئولوژی ها لیبرالیسم، سوسیالیسم و مانند آن است. الان هلوکاست به قدری قداست دارد که از خداوند هم در آن جوامع قداستش بیشتر است، زیرا نقد نسبت به خداوند و انبیاء، با اصل آزادی بیان توجیه می شود، اما در مورد هلوکاست کسی حق نقد ندارد. وانگهی شکل ابتدایی بت پرستی نیز هنوز در دنیا حتی در میان جوامع متمدن وجود دارد.

3. رابطه طبیب و بیمار اگر درست و دو سویه انجام شود، در صورتی به استغنا از طبیب می انجامد که اولا تنها یک نوع بیماری باشد، اما اگر بیماری های جدید رخ دهد، این نیاز کما کان باقی خواهد بود. ثانیا: فرد بیمار هم یکی باشد، اما اگر افراد دیگر در زمان های بعدی بیمار شوند، وجود این طبیب کما کان لازم است.

4. در روایات رابطه طبیب و بیمار در مورد خداوند هم به کار رفته است. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ فَصَلَاحُ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَ يُدَبِّرُهُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُه‏».[[6]](#footnote-6) اکنون اگر طبق سخن سروش بخواهیم قضاوت کنید باید گفت رابطه انسان و خداوند هم به محو خود انجامیده است.

جالب اینکه سروش در جایی به صورت شرطی بیان می کند: اگر جامعه انسانی از تعالیم انبیاء لبریز شود، آیا این نهایت تاثیر و نفوذ پیامبران را نشان نمی دهد؟ اما می دانید که این ایده آل محقق نمی شود همان طور که رابطه طبیب و بیمار علی العموم چنین نیست. [[7]](#footnote-7)

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. نهج البلاغه، خطبه 108 [↑](#footnote-ref-1)
2. آل عمران، آیه 164 [↑](#footnote-ref-2)
3. مجله کیان، شماره 22، ص 12- 14، مقاله سروش با عنوان ریشه در آب (نگاهی به کارنامه کامیاب پیامبر) [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره بقره، آیه 213 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره حدید، آیه 25 [↑](#footnote-ref-5)
6. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج4، ص 107 [↑](#footnote-ref-6)
7. مجله کیان، شماره 22، ص 14 [↑](#footnote-ref-7)